

## در جستجوی آموزگار تاریخ

شاید ما بارها این گفته‌ی پرارزش را خوانده یا شنیده‌ایم که: "باید از تاریخ بیاموزیم". ولی تا کنون در داستان‌های جنگ‌آوران تاریخ به آموزه‌ای برخورد نکرده‌ام که بتواند به راستی روشنگر رهروان امروز باشد. تاریخ‌نگاران بیشتر داستان‌های پیروزی یا شکست زورمندان را، کم و کاست از واقعیت‌های آمیخته به دروغ، بازنویسی می‌کنند. در این بازنویسی، میزان آلودگی واقعیت‌ها، که پیش از این نگاشته شده‌اند، بر اساس خواسته‌های حکمرانان و دیدگاه نویسنده دگرگون می‌شود.

سازمان‌های حکومتی در هر زمانی رویدادهایی را، که خود یافته و بافته‌اند، به برگ‌های تاریخ می‌افزایند و رویدادهایی را، که برای آنها تلخ باشند، از برگ‌های تاریخ می‌کاهند. این تاریخ بافی و تاریخ زدایی هم در گستره‌ی جهانی، به نام " ایجاد تفاهم و پایداری دوستی در جهان"، به درخواست کشورهای نوپنیا انجام می‌شود. سر برگ‌های تاریخ، داستان‌های خدایانی هستند، که بر اساس پندارها و بینش مردمان سروده شده‌اند. تورات و اوستای بزرگ از این شمارند که در آنها تصورات ذهنی و بخش اندکی از رویدادهای تاریخی گردآوری شده‌اند. بخش بزرگی از تاریخ طبری یا شاهنامه ( که سروده‌ایست از خدای نامه) بر این پایه و روند نوشته شده است. حتا همین سرده‌ها هم، که نشانه‌های پرارزشی در بر دارند، در هر زمانی به دلخواه زورمندان حاکم یا کوراندیشان دروغ‌خوند آلوده تر شده‌اند.

هیچ یک از نوشته‌های تاریخ، که در زمان‌ها و سرزمین‌های گوناگون نوشته شده‌اند، با یکدیگر هم‌نوا و هم‌ساز نیستند (مگر آنکه یکتا پیش‌نویسه‌ی داشته باشد). البته پژوهشگران اروپایی تاریخ نویسان یونانی را بیشتر از دیگران باور دارند. این است که جویندگان تاریخ کمتر به کژپنداری‌های تاریخ نویسان یونان شک می‌کنند. البته از داستان‌های خدایان، که کمتر از رویدادهای تاریخ دگرگون شده‌اند، بهتر می‌توان به جهان‌بینی و فرهنگ پیشینیان پی‌برد. ولی در رویدادهای تاریخی بیشتر از کسانی سخن رانده می‌شود که خواننده بتواند آنها را با سرکردگان این دوران برابر و هم‌سنگ ببیند.

رویدادهای تاریخی نشان می‌دهند که در درازای زمان شیوه‌های جنگی، جانستانی و ویرانگری دگرگون شده‌اند. ولی هر رویدادی در تاریخ به زمان و مکان ویژه‌ای پیوند داشته است. یعنی این زمان و مکان، که ما در آنها زیست داریم، ویژگی‌های دیگری دارد که آنها با ویژگی‌های هیچ زمان و مکانی برابر نیستند.

به هر روی داستان‌های کسان در تاریخ، واقعیت‌هایی هستند، که بیشتر با گمان و دروغ آلوده شده‌اند و هر نگارنده‌ای آنها را از دیدگاه دلخواه خودش به نمایش می‌گذارد. یعنی برای آموختن: داستان "شیر و روباه و شکار خر" آموزنده تر از سرگذشت "بوش و بلر و دست‌درازی به عراق" است.

پژوهشگرانی که در روند جنبش‌های تاریخی کندوکاو می‌کنند، در شمار، اندک هستند. بیشتر این کسان در بخشی از تاریخ برای هماهنگ ساختن اندیشه و جهان‌بینی خود پژوهش می‌کنند. یعنی آنها تنها در آن بخش از تاریخ می‌نگرند که آیینی دیدگاه آنها باشد. به زبانی دیگر آنها بیشتر نگرش و اندیشه‌ی خود را در سیمای بخشی از روند تاریخ به خواننده می‌آموزند.

نمی‌دانم آیا یک پژوهشگر ایرانی، با دیدگاه سیاسی، وجود دارد که او گوهر راستی را در تاریخ پژوهش کرده باشد؟ یعنی رنج او تنها برای یافتن و دانستن باشد نه این که او بخواهد کاستی‌های عقیده‌ی خود را در پوشش رویدادهای تاریخ ببوشاند.

< قدح ز هرکه گرفتیم به جز خمار نداشت > < مرید ساقی خویشم که باده‌اش ناب است > ( هوشنگ ابتهاج )

البته هر پژوهشی در تاریخ از هر دیدگاه و با هر آرمانی که باشد ارزش ویژه‌ای دارد. جویندگان راستی می‌توانند، از پژوهش‌های تاریخ، بخشی از واقعیت‌ها، نگرش‌ها، انگیزه‌ها و ارزش‌های فرهنگی را برداشت کنند. البته باید دانست که بیشتر پژوهشگران تاریخ دیدگاه جویندگان را تنها به سویی راهنمایی می‌کنند که خود پژوهشگر می‌نگرد. این است که کسی کمتر به ارزش‌های سودبخش یک پژوهش برخورد می‌کند بلکه بیشتر به برآیندی که پژوهنده فرمود است می‌رسند. برخی هم تنها عقیده‌ی پژوهنده را ارزیابی می‌کنند نه برآیندی که خودشان می‌توانند از آن پژوهش برداشت کنند.

برای نمونه: از کوشش یک پژوهشگر، در تاریخ همزمان ما، چنین برآمده است: نامداری که برخی او را بزرگمرد و قهرمان ملی نامیده‌اند نه بزرگمرد و نه قهرمانی است ملی. همچنین دیگر نامی، که او را کمتر بزرگ می‌دانسته‌اند، مهتر تاریخ بوده و به ناحق بر او ستم رفته است.

پرسش این است: در این پژوهش چه گوهری ارزنده است که من باید آن را بیاموزم؟

آیا باید از ستایش آن نامدار، که از ناگاهی بزرگمرد خوانده شده است، دست بردارم و به ستایش این کس، که کمتر قهرمان تاریخ شناخته شده است، بپردازم؟

آیا چون پژوهنده بُتی، که معبود من بوده، شکسته است باید اکنون به جنگ او بشتابم؟ یا باید از پژوهنده سپاسگزاری و معبدی برای قهرمان تازه بنا کنم؟

می‌بینیم که این گونه برداشت‌ها از پژوهش‌های تاریخی بی ارزش هستند. حتا اینگونه پژوهش‌ها هم ارزشی برای آموختن ندارند. شاید فرآورده‌ی این پژوهش‌ها، که در مورد کسان تاریخی انجام می‌شوند، تنها در مرزی و زمانی کوتاه سرگرم کننده باشد. ولی در آنها کمتر نکته‌ی آموزنده‌ای یافت می‌شود.

فرآورده‌ی پژوهشی پرارزش است که پژوهنده، در آن کاوش، گوهر نهفته‌ای را در روند تاریخ نمایان کرده باشد. ارزش‌های نهفته در روند تاریخ پدیده‌های هستند که از کردار و نگرش اجتماع برآمده‌اند و می‌توانند دیدگاه و نگرش انسان را پهناور سازند. ولی اگر رنج پژوهنده تنها برای نشان دادن ویژگی‌های یک کس باشد، چه این ویژگی‌ها زیبا یا زشت باشند، بازدهی این پژوهش برانگیزنده‌ی اندیشه‌ی انسان نیست. زیرا این آگاهی خواندیشی را از انسان می‌گیرد و او را به پیروی یا کینه تیزی می‌کشاند. ( به هر روی بت ساختن یا بت شکستن از روش‌های نادان‌پروری است )

شاید ویژگی‌های یک کس در تاریخ شگفت انگیز باشند و بتوانند خواننده را به بند بکشند یا بترسانند ولی از آن ویژگی‌ها نمی‌توان روند جامعه را شناسایی کرد. پیروان همه‌ی مذاهب‌ها به امید بهشت و از ترس دوزخ کورکورانه خدایانی را، که متولیان دینی خلق کرده‌اند، می‌پرستند یا نفرین می‌کنند. یک مذهب آموزه‌ای نیست که نگرش و بینش انسان را سامان دهد بلکه شیوه‌ایست که نادانی را در بینش انسان پرورش می‌دهد.

کتاب‌های بسیاری در باره‌ی ویژگی‌های هنرپیشگان، سیاستمداران، شایدان، دروغوندان، پیامبران، حتا در باره‌ی کسانی که تنها در ذهن مردم پیدایش یافته‌اند، نوشته‌اند. این گونه کتاب‌ها، به جز پول‌سازی و فریبندگی، شاید برای سرگرمی خواننده هم کارایی داشته باشند.

آیا دانستن در مورد ویژگی‌های چرچیل، روزولت، استالین بیشتر از دانستن در مورد ویژگی‌های مردم کوچه بازار قم ارزش دارند؟

آیا روند جامعه‌ی کنونی ایران براساس ویژگی‌های مردم ایران است یا بر اساس خدمت یا خیانت مردگانی که پیش از این برای مردم آتش سیاست می‌پخته‌اند؟

روند تاریخ و جامعه‌ی و حکومت در ایران به بینش همین مردم کوچه و بازار بستگی دارد. ولی تا کنون کسی به راستی و درستی در مورد جهان‌بینی‌ی مردم ایران پژوهشی نکرده است. آیا کسی در مورد تصور مردم ایران از مفهوم "دادگستری" پژوهش کرده است؟ تا بدانیم:

مردم ایران، که در کشورشان دسته دسته جوانانی را به دار می‌آویزند و زنانی را سنگسار می‌کنند، چه بینشی دارند؟ که حتا برخی از آنها به تماشای جانکندن انسان می‌روند. ولی تا کنون ده‌ها کتاب در ستایش یا نکوهش یک نخست وزیر یا یک آخوند نوشته‌اند و هواداران یا مخالفان او را به هیجان وادار کرده‌اند. ( پس شگفتی هم نیست که روشنفکرانی دوستدار یا دشمن مردگان باشند)

بزرگداشت هر قهرمان برای فریب، در بازداشتن نگرش مردم از راستی، به کار برده می‌شود. زیرا سیاست پیشگان، با ویژگی‌هایی که مردم می‌پسندند یا در سوی آرزوهایی که مردم دارند، قهرمان می‌سازند. برای فریب‌دادن نیازی نیست، که از انسانی قهرمان بسازند بلکه آسان‌تر می‌توان از سنگ سیاه، گورمردگان، امام غایب و چاه جمکران کسانی قهار و توانایی خلق کرد تا آنها ریشه‌های اندیشه‌ی مردمان را بسوزانند.

اگر پژوهشگری، برای نمونه، انسان‌ستیزی را در کردار جلادان حکومت اسلامی بررسی کند او رنج بیهوده نبرده و کار پُرارزشی را انجام داده است. البته اگر او، در برآیند این پژوهش، زشتی و پسماندگی احکامی را شناسایی کند که دستور کار این جلادان بوده‌اند. ولی روشن ساختن ویژگی‌های یک جلاد کاوش پُرارزشی نیست. زیرا تا احکام شریعت در ذهن مردم مقدس باشند " کردار جلاد" اجرای عدالت به شمار می‌آید.

دریغ و درد مردمی را سزاوار است که حکمرانان آنها در اجرای احکام پسمانده‌ی انسان‌ستیز در جوش و خروش باشند و روشنفکران آنها در مورد هنگامه‌ی مردگان به پژوهش بپردازند. دیده می‌شود که هزاران روشنفکر بی‌زاری خود را از اعدام و سنگسار نشان می‌دهند ولی کمترین آنها از زشتی احکام اسلامی سخن می‌گویند. شاید آنها نمی‌بینند که، شریعت اسلام، انسانیت را به دار می‌زند و مهربانی را سنگسار می‌کند. درست است که این کسان از اعدام برخی آزاده می‌شوند ولی آنها جانستانی را کرداری ننگین و زشت نمی‌دانند. زیرا این کسان جانستانی و خشونت را در کردار پیشوایان خود ستایش می‌کنند.

پژوهش‌های تاریخی نشان می‌دهند که سرفرازان دوران تنها شراره یا تلنگری بوده‌اند که جنگلی را به آتش کشیده یا کوهی را به ریزش درآورده‌اند. زمانی یک اخگر، ناخواسته و ناگهان، گسترش می‌یابد که در جنگلی خشک زبانه بکشد. در تاریخ هم از کسانی یاد شده است که آنها، بدون دوراندیشی، تنها با گستاخی گامی نهاده‌اند و از پی‌آیند آن گام جنبش انبوه ستمدیدگان آغاز شده است. از آن پس، نیروی جنبش است که آن گستاخ را با خود می‌کشد و از او رهبر و قهرمان می‌سازد.

این پدیده بسان آب‌بندی است که خیس خورده و لبریز از آب باشد. با افتادن تنه‌ی درختی این آب‌بند (سد) می‌شکند و آب‌های پشت آن خروشان به کردار سیلاب روان می‌شوند. درست است که خروش سیلاب، با افتادن آن درخت، آغاز شده است ولی، از آن پس، سیلاب است که تنه‌ی آن درخت را با خود می‌برد نه درخت سیلاب را.

اگر کوروش نیک کردار و نیک اندیش بوده است، نیکی‌های او، نشان از فرهنگ و ارزش‌هایی است که در آن زمان مردم ایران می‌ستوده‌اند. کوروش توانسته است، با نمایان ساختن این نیکی‌ها، مردمان گوناگون را به همزیستی شادمان کند. این است که کوروش در منشورش از رفتار و کرداری سخن می‌گوید که در بینش مردمان ایران ارجمند بوده‌اند.

پژوهشگری که، دادگری را در فرمان کوروش بررسی کند، او فرهنگ و نگرش نیاکان ایران را آشکار می‌سازد. او در این پژوهش انسان دوستی را ستایش و انسان‌ستیزی نکوهش می‌کند. سخن از کسی نیست که کوروش نامیده می‌شود بلکه سخن از فرهنگی است که در آن "جان انسان" گرامی‌ترین گوهر هستی بوده است.

چنگیز هم در زمان خودش کسی بوده که قبیله‌های مغول را برای جهان‌گیری همساز کرده است. تاخت و تاز و تاراج "خوان یغما" از ویژگی‌هایی هستند که مغول‌ها دوست داشته‌اند. تصور این که چنگیز هم می‌توانست مهربان باشد، با نرمی جنگندهای مغول را خوشرفتار سازد، نادرست است.

زیرا مغول‌ها به خدایانی ترسناک و خشم‌آور عقیده داشته‌اند، توانایی خدایان را در خشم آنها می‌دیدند، آنها نرمی را نشان ناتوانی می‌دانسته‌اند. البته کسانی با چنین ویژگی‌های بوده‌اند که توانستند امیرالمومنین، خلیفه‌ی بغداد، را سرکوب کنند. زیرا آنها از مجاهدین خلیفه هم سخت‌دل‌تر و ستمکارتر بوده‌اند. (پس از آن، که خشم‌آوران مغول مسلمان شدند، مسلمانان هم در یاری کردن آنها کوتاهی نکرده‌اند)

در قرآن هم جهاد، بر ضد کسانی که ایمان نیاورده‌اند، به همراه خشم و غارت، امر می‌شود تا شور و شوقی را در دل قبیله‌های عربستان برانگیزد. این همان تفاوت نگرش جامعه‌ی قبیله‌ای عرب و مردمان شهرنشین ایران بوده است. عرب‌ها با افتخار از خشونت‌های خود (از پاره کردن شکم‌ها، ذولفقار خون آلود، جوی خون، شهرهای خاکستر شده و تجاوز به دختران دشمن) شعرها و داستان‌ها سروده‌اند که شاید، هنوز هم، از خواندن آنها سرمست بشوند. ولی ایرانیان، از اسطوره‌های دیگر کسان، برای علی‌داستان عدالت بافته‌اند. زیرا ایرانیان می‌پنداشته‌اند، هنوز هم می‌پندارند، که با این دروغ‌ها از خشم دشمن کاسته می‌شود.

البته دلاوران شاهنامه، آنهایی که تنها در اسطوره‌هایی بسان جمشید یا فریدون جان گرفته‌اند، خدایانی هستند که در آرزوهای مردم زندگی می‌کرده‌اند. نیکی‌های این دلاوران آیینی ارزش‌های جامعه بوده است. چون این خدایان، که ویژگی‌های انسان نمونه را دارند، از بینش و اندیشه‌های مردم آفریده شده‌اند.

ولی این خدایان با کسانی که مردمان امروز از سرکردگان یا جنگ‌آوران تاریخ می‌سازند بسیار تفاوت دارند. زیرا نیاکان ما ویژگی‌هایی، که مردم دوست داشته‌اند، به خدایان می‌داده‌اند تا شهروندان آن ارزش‌ها را پیروانند. ولی روشنفکران بت‌تراش از تصویر خودشان، قهرماناتی، با ویژگی‌های مردم فریب، می‌سازند تا مردم آنها را دوست بدارند.

آن کس را که در ذهن مردم یا در برگ‌های تاریخ قهرمان نامیده شده است نوبری تنها نبوده که ناگهان از زمین روییده باشد. اندیشه و کرداری که او را به قهرمانی رسانده است بارها پیش او و بارها پس از او آزمون شده ولی برآیندی نداشته است. آن چه که در زمان و مکان ویژه‌ای کسی را به قهرمانی یا حکمرانی می‌رساند تنش‌های آمیخته با آرزوهای کهنه‌ای هستند که در درون جامعه انباشته شده‌اند.

آنگاه که بی‌دادگری توان مردم را درهم شکند، پیوندهای جامعه در زیر فشار ناپایدار می‌شوند، جامعه ناگهان با یک لرزش از هم می‌پاشد. در این هنگام انبوه مردم ناآگاهانه، ترس‌زده و سازمان نیافته خود را به نیروی سرکوب کننده می‌چسباند تا پایمال سرکوب کنندگان نشود. بدیهی است، که در این انبوه ترس‌زده و ناآگاه، آن کس که به جلو پرتاب شده است قهرمان نامیده می‌شود. زور قهرمان از مردم ترس‌زده و بزدل رشد می‌کند. آنگاه که نیروی ستمکاران کهنه درهم بشکند، ستمکاران تازه کار، مردم آرزوسوخته را با خشونت به بردباری وادار می‌کنند.

تا کنون هر قهرمانی که با پشتیبانی مردم به حکمرانی رسیده بر آن مردم ستم رانده است. زیرا مردمی که، از ستمکاری حکمرانان به تنگ آمده‌اند، در آرزوی دلاوری هستند که دیوار ترس آنها را بشکند. آنها هر کس را، که گستاخ باشد، پشتیبانی می‌کنند و او را قهرمان آرزوهای خود می‌پندارند. ولی سرکرده‌ای می‌تواند ستمگران حاکم را سرکوب کند که او را خشم‌آورانی ستمکار یاری کنند.

ستمکاران همیشه بر مردمانی که ستمکاری را زشت نمی‌دانند حکومت می‌کنند. به گمان این مردم، قهرمان آزادی‌بخش کسی است که با خشونت سر از گردن همه‌ی دشمنان جدا می‌سازند. ولی، به کردار، در راه رسیدن به قدرت "دشمن" کسی است که از پیشرفت قهرمان جلوگیری کند و در زمان قدرت "دشمن" کسی است که از فرمان قهرمان سرپیچی کند.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: [MarduAnahid@yahoo.de](mailto:MarduAnahid@yahoo.de)

درفش کاویانی



[/http://derafsh-kavivani.com/parsi](http://derafsh-kavivani.com/parsi)